

بررسی

علمی-تخیلی، مهم‌ترین ژانر هنری

حسین شهرابی

● بیوال نوح هراری، نویسنده کتاب‌های پرفروشی مثل «انسان خردمند» و «انسان خداگونه» از طرفداران پروپاقرص ادبیات علمی- تخیلی است و در کتاب جدیدش، «۲۱ درس برای سده بیست‌ویکم»، یک فصل را به این ژانر اختصاص داده. از آن جا که علمی-تخیلی نقشی مهم در شکل‌دهی به افکار عمومی دارد، هراری دوست دارد که این ژانر بیشتر با مشکلاتی واقع‌گرایانه سروکله بزند، مثلا این مسئله که هوش مصنوعی «طبقه‌ای بی‌صرف» از کارگران خلق خواهد کرد؛ «اگر واقعا بخواهی عموم مردم را از چنین مشکلاتی آگاه کنی، یک فیلم علمی- تخیلی خوب احتمالا از یک یا حتی صد مقاله در نشریه ساینس و نیچر بیشتر می‌آرزد». اما به تصور او خیلی از آثار علمی- تخیلی به احتمالاتی می‌پردازند که زیاده‌از‌حد خیال‌پردازانه یا عجیب‌وغریب هستند. هراری می‌گوید: «در اغلب کتاب‌ها و فیلم‌های علمی- تخیلی که درباره هوش مصنوعی هستند بیرنگ اصلی به لحظه‌ای می‌پردازد که رایانه یا روبات به خودآگاهی می‌رسد و از آن به‌بعد احساسات دارد. به نظر‌م، این وضعیت، توجه عموم [مخاطبان] را از مشکلات واقعا مهم و واقعی‌بنانه دور می‌کند و به مسائلی معطوف می‌کند که بعید است به این زودی‌ها اتفاق بیفتند». این درست که هوش مصنوعی و زیست‌فناوری از خطرترین مسائل پیش‌روی بشرند، اما هراری می‌گوید که روی رادار سیاست‌مدارها این دو مسئله صرفا دو نقطه چشم‌کنز بی‌اهمیت‌اند. به گمان او، نویسنده‌ها و فیلم‌سازهای علمی- تخیلی باید به هر وسیله‌ای که می‌توانند این وضعیت را تغییر دهند. می‌گوید: «فناوری قطعا سرنوشت ما نیست. هنوز هم دیر نشده؛ می‌توانیم دست‌به‌کار بشویم و برای این فناوری‌ها مقررات وضع کنیم تا بدترین احتمالات جلوگیری کنیم و از این فناوری‌ها خوب استفاده کنیم». سایت «wired.com» گزیده‌ای از این گفت‌وگو و نظر هراری درباره اتوماسیون، ویرانشهرها، جاودانگی و فناوری را منتشر کرده که ترجمه آن را در ادامه می‌خوانید.

۱. **اتوماسیون**: مگر آدم چندبار می‌تواند در طول زندگی‌اش خودش را از نو بسازد؟ تازه [در آینده] عمرت احتمالا طولانی‌تر هم خواهد بود و سواد و کارکردنت هم بیشتر، یعنی می‌توانی اشپز، چهار، پنج، شش‌بار در زندگی‌ات خودت را از نو بسازی؟ واقعا [فرایندی] اضطراب‌آور است. دوست دارم یک فیلم علمی- تخیلی بسازند و به مشکل پیش‌یافتاده کسی بپردازند که مجبور است [به‌خاطر ظهور فناوری جدید و از‌دست‌دادن شغلش] خودش را از نو بسازد و تعریف کند؛ ولی در آخر فیلم، درست وقتی شغل جدیدی پیدا کرده و دوران گذار دشوار را سر گذرانده، کسی می‌آید و می‌گوید: «شمرنده، شغل جدیدت را اتوماسیون کرده‌ایم. باید برگردی سر خانه اول و خودت را دوباره بسازی».

۲. **ویرانشهرها**: بعد از خواندن «۱۹۸۴» فقط یک سؤال در ذهن آدم می‌ماند: چطور از آن اجتناب کنیم؟ ولی بعد از خواندن کتاب «دنیای قشنگ نو» اثر آلدوس هاکسلی قضیه خیلی خیلی بغرنج‌تر است. همه آدم‌ها از همه اتفاقات راضی‌اند. نه شورش‌ی در کار است، نه انقلابی، نه پلیس مخفی؛ فقط مواد و راکتاندروл. باین‌همه، یک چیزی آزارت می‌دهد؛ و مدام با خودت می‌گویی یک جایی از کار نیست بمیرد و از آنها فقط فرزندان‌شان به یادگار بمانند، چه‌جور رابط‌های بین پدر و مادر و بچه‌ها شکل می‌گیرد؟ اگر دویست سانت بشود [مثلا می‌گویی] «آره، سالی سالم که بود یوک بچه‌ها داشتم... الان ۱۷۰ سال هست؛ ولی قضیه مال ۱۷۰ سال پیش است... خیلی چیز مهمی در زندگی‌ام به حساب نمی‌آید». در چنین جامعه‌ای، چه‌جور رابطه والد- فرزندی برقرار می‌شود؟ به گمان من هم از آن تصورات شگفت‌انگیز است که به درد فیلم علمی- تخیلی می‌خورد... لازم نیست شورش روبات‌ها اتفاق بیفتد... فقط یک فیلم ساده در مورد رابطه بین مادر و پسر که مادر ۲۰۰ سالش است و پسر، ۱۷۰ سال.

۴. **فناوری**: پنجاه سال پیش می‌توانستید خیال‌پردازی کنید که روزی بازار بزرگی برای کاشت اندام‌ها پدید می‌آید... در این بازار کشورهای درحال‌توسعه مزارع عظیم اندام‌پیوری دارند و میلیون‌ها نفر را در آنها به‌خاطر برداشتن اندام‌هایشان کشت می‌دهند و بعد به آدم‌های پولدار در کشورهای توسعه‌یافته‌تر می‌فروشند. چنین بازاری صدها میلیارد دلار ارزش دارد و از لحاظ فناوری [ساختش] کاملا مقدور است؛ مطلقا هیچ قیدوبند فناورانه‌ای برای پدیدآمدن چنین بازاری و ساخت مزارع اندام‌پیوری در کار نیست...

کلی از این سناریوهای علمی- تخیلی داریم که هرگز شکل نخواهند گرفت، چون جامعه آستین بالا می‌زند تا از خودش محافظت کند و این فناوری‌های خطرناک را در قید مقررات دربیارد. وقتی به آینده نگاه می‌کنیم چنین نکاتی بی‌نهایت اهمیت دارند.

گروه اندیشه؛ کتاب «انسان خردمند»

نوشته بیوال نوح هراری یکی از کتاب‌های پرفروش و جنجالی در سال گذشته در ایران و بسیاری از کشورهای جهان بوده است. این کتاب در مدت کوتاهی به بیش از ۳۰ زبان ترجمه شد و بحث‌های بسیاری را برانگیخت. آیا آنچه که انسان خردمند به‌گونه‌ای جسورانه و همه‌جانبه هر آنچه را تاکنون گمان می‌کردیم در مورد انسان می‌دانیم به چالش کشیده از نظر علمی، فلسفی و دینی دقیق و وثیق است؟ مدعی نویسنده در این کتاب چیست و این‌مدا از نظر تاریخ، زیست‌شناسی، فلسفه علم و دین چگونه سنجیده می‌شود؟ سه شنبه گذشته نشست هفتگی شهر کتاب به نقد و بررسی کتاب «انسان خردمند، تاریخ مختصر بشر» اختصاص داشت و با حضور شاپور اعتماد (عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه)، زینب خدایی (دکترای زیست‌شناسی از دانشگاه هایدلبرگ آلمان) و میثم توکلی‌بنا (عضو هیئت

علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه) در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شد. این کتاب از سه زاویه زیست‌شناسی، تاریخ‌نگاری علم و دینی و کلامی تحلیل و بررسی شد. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده سخنان اعتماد در این نشست است:

این کتاب بسیار پر دامنه است. بنابراین حتی‌المقدور می‌گوشم برخی مباحث را حذف کنم و دلیل حذف آنها را هم بگویم. ابتدا درباره اظهارنظرهایی که به زبان انگلیسی از سوی مورخان و فلاسفه مطرح شده باید گفت اختلاف‌نظر شدیدی بین آنها وجود دارد. یک مورخ انگلیسی کتاب را مبتذل می‌داند و دلایلی بر ابتذال آن می‌آورد. به گفته او، این کتاب از جمله کتاب‌هایی است که به درد کتاب‌فروشی‌های فرودگاه می‌خورد. مثلا تاجری در فرودگاه گرفتار شده و چهار ساعت وقت دارد و شارژر موبایلش را هم گم کرده، پس چاره‌ای ندارد جز اینکه این کتاب را بخرد و بخواند. گروه دیگری از منتقدان می‌گویند این کتاب به‌دربخوری نیست اما خواندنش واجب است چون از طرف خوانندگان و مردم حال‌وهوایی وجود دارد که اصلا چاپ این نوع کتاب‌ها را روزبه‌روز بیشتر باب می‌کند. بنابراین بر نیاز مردم و اهل کتاب تأکید می‌شود. عده‌ای دیگر نیز جزء شیفگان کتاب‌اند و معتقدند «انسان خردمند» غوغا کرده و زندگی‌شان را متحول کرده است. بنابراین با طیف متنوعی از منتقدان مواجهیم. اگر به فروش کتاب دقت کنیم، با اینکه جزء کتاب‌های پرفروشی به شمار می‌آید در مقایسه با انکساک آرا از طرق دیگر فروش ناچیزی است، مثلا در مقایسه صدها میلیون با یک میلیارد نفر است و بنابراین از نظر اشاعه آرا، این کتاب فوق‌العاده مهم است و به عنوان یک نویسنده موفق هیچ‌گونه شکایتی نباید داشته باشد.

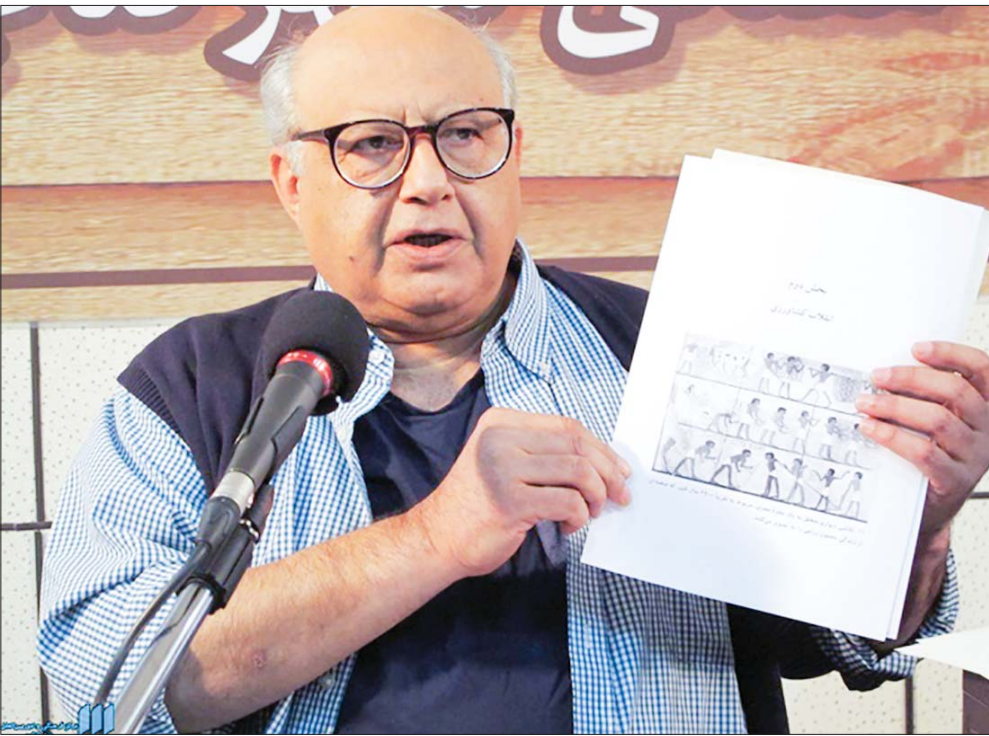
در مصاحبه‌ای از او می‌پرسند که شما این کتاب‌ها را چگونه تنظیم کرده‌ای؟ آیا تریبولوی بوده؟ یک مجموعه سه‌گانه بوده؟ راستش را می‌گویند که نخیر، من اولی را نوشته بودم ولی استقبال فراوان از آن به‌گونه‌ای بود که مرا به طرف پایان کتاب برد و من مدام دورتر و دورتر شدم از بدنه کتاب و بنابراین مودودئوس («انسان خداگونه») و بعد از آن هم کتاب «قرن بیست‌ویکم» را تنظیم کردم. بنابراین کتاب اصلی همین کتابی است که به عنوان سایپینس یا «انسان خردمند» منتشر شده و دو کتاب دیگر دنباله پرسش‌ها و اظهارنظرهایی است که ایشان را در موقعیتی قرار داده که نظراتش را بسط دهد. در نتیجه، هر چه شما می‌بینید که کتاب بر حسب گذشته و حال و آینده است، این بیشتر ناشی از شگرد ناشر است تا نویسنده. مسئله مورد توجه خاص نویسنده سایپینس است.

درباره تاریخ هم روی هم‌رفته اجماع این است که تاریخ درباره گذشته است. معاصرشدن با گذشته به‌خودی‌خود کار سختی است چه رسد به اینکه بخواهیم به حال و آینده بپردازیم. ولی نویسنده درباره اینها صحبت می‌کند. چرا؟ چون می‌گوید من در موقعیتی قرار گرفته‌ام که باید داستان‌پردازی و سناریونویسی کنم و امکاناتی را در نظر بگیرم که جلوی ما باز است. او می‌گوید حرفی که می‌زنم حتما محتوم نیست ولی در موقعیت خطرناکی هستیم. در مجموع، نویسنده فوق‌العاده نگران است و من می‌گوشم ریشه این نگرانی را برسته‌کنم. ولی قبل از آن نکته مهم این است که موضوع اولیه تحقیق هراری امری جزئی با عنوان «نظامی‌گری در قرون وسطی» بوده است. معمولا هم مورخان موضوع جمع‌وجوری را به صورت جزئی بررسی می‌کنند و آن را در متن آرای جامعه‌قرار می‌دهند. ولی هراری یک منبع الهام دارد و از جایی به بعد

اندیشه

سخنرانی شاپور اعتماد درباره کتاب «انسان خردمند»

آینده انسان



می‌گوید من به‌یکباره دریافتم پرداختن به جزئیات فایده‌ای ندارد و باید سراغ تصویر کلی رفت. منبع الهام اصلی او جرد دایموند است، نویسنده کتاب «اسلحه، میکروب و فولاد» (در فارسی با ترجمه حسن مرتضوی، نشر بات‌زبان‌نگار). هراری ارادت خاصی به دایموند دارد.

ابتدا تصویری کلی و جامع از آرای دایموند را به‌طور خلاصه ارائه می‌کنم. هر چه فکر کردم چگونه می‌شود به کتابی با چنین حجم و با چنین تنوع موضوعی پرداخت و تصویری کلی از آن به دست داد به نتیجه‌ای نرسیدم و سرانجام دریافتم که بایستی از خود نویسنده کمک بگیرم. به اعتقاد جرد دایموند برای اینکه انسان‌ها چیزی را بفهمند باید آن را در قالب داستان (story) عرضه کرد. بنابراین کتابش پر از داستان است. اگر بشمارید بین ۸۰۰ تا ۱۴۰۰ داستان کوچک و بزرگ بنا به اینکه چند جمله باشد یا یک پاراگراف، وجود دارد. بررسی اینکه این روش‌شناسی را چه مشکلاتی می‌تواند بیافریند مجال دیگری می‌طلبد. ولی از نظر ریشه‌شناختی تاریخ (history) و داستان (story)

با هم نسبتی دارند. وجه تمایز آنها این است که به هر صورت در تاریخ با حقیق سروکار داریم و در داستان لزوما چنین نیست. بنابراین اگر من به آرای دایموند پایند باشم و بخواهم دین خود را به او ادا کنم کوتاه‌ترین داستانی که بخواهم موافق و مطابق آرای او برای شما بگویم چیست؟

برای یافتن این‌کوتاه‌ترین داستان سراغ همینگوی رفتم، چون او داستانی شش‌کلمه‌ای دارد. ظاهرا نقل است که همینگوی شرط‌بندی کرده که من می‌توانم کوتاه‌ترین داستان را بگویم به طوری که همه شما زار بزنید: «حراجی: کفش‌های بچه، هرگز پوشیده‌نشده»

ما این توفیق را داده است؟ به اعتقاد او، زبان در اساس به ما قدرت همکاری می‌دهد. ولی همکاری در میان زنبورهای عسل هم هست. پس می‌گویند فقط همکاری لازم نیست و انعطاف‌پذیری هم مطرح است.

بنابراین با تأکید بر دو عنصر همکاری و انعطاف‌پذیری انواع و اقسام آزمایش‌های فکری را تحت داستان‌های مختلف مطرح می‌کند. مثلا اینکه اگر من و یک شامپانزه در یک جزیره تنها باشیم امکان بقای کدام‌مان بیشتر است؟ جواب می‌دهد، شامپانزه. اگر آنها با شما دو هم در چه؟ باز هم می‌گوید، شامپانزه. ولی اگر آنها هزارتا باشند و ما هم هزارتا قطعا برنده ماییم. اینها آزمایش‌های فکری در قالب داستانی است که دانم در کتاب مطرح می‌شود اما هیچ تأییدی بر آنها وجود ندارد. مشخص نیست تصویری که ما از زبان داریم از نظر طراحی برنامه‌ریزی و انواع و اقسام توانایی‌هایی تا چه حد می‌تواند به ما کمک کند. هیچ لزومی ندارد



که قدرت بقای ما کمتر از شامپانزه باشد و احتمالا شامپانزه در معرض نابودی هم خواهد بود. بدین‌ترتیب نتیجه دیگری نیز می‌گیرد: خصوصیت زبان این است که می‌توانند درباره چیزهایی صحبت کنند که وجود ندارند. در اینجا به یکباره امکانات وسیعی برایش باز می‌شود چون می‌تواند طبیعت را دو شقه کند و بگوید ما از یک طرف طبیعت داریم و از یک طرف فرهنگ، از یک طرف طبیعت و از یک طرف داستان. هر چه مجازی است قدرتی دارد که می‌تواند به اشکال مختلف بسیج کند. وقتی صحبت از مجاز و توهم می‌کنیم این توهم‌ها قدرت بسیج دارند. انا سونائلیسم و دین گرفته تا پول و هر نظام حقوقی و هر آنچه بتوان به صورت کلامی مطرح کرد، از نظر هراری قالب داستانی دارند.

از این منظر، کل قسمت میانی کتاب «انسان خردمند» به داستان تعلق دارد، خواه داستان بدین باشد یا داستان امپراتوری. در کتاب او با تبیین علی

مواجه نیستیم، بلکه توصیف است. مثلا اعتنا بی ندارد به اینکه چرا دین می‌تواند در جوامع مختلف نفوذ و خود را حفظ کند. به پرسش‌های جزئی‌تر نیز نمی‌پردازد. مثلا در مورد اسلام به موفقیت بزرگ آن اشاره می‌کند ولی به این نکته نمی‌پردازد که اسلام یک مسئله تاریخی است، یا به این نکته که چرا اسلام به سهولت اشاعه یافت. مسئله‌اش در این چارچوب قاف‌فرهنگی است که جرد دایموند، مقاله‌ای می‌نویسد تحت عنوان «جهش بزرگ». در این مقاله تمام پیش‌بینی شامپانزه‌ای و انسانی گونه‌های انسانی مختلف را بررسی می‌کند و در نهایت نتیجه مهمی می‌گیرد. به اعتقاد دایموند، ما هر چه از ۷۰ هزار سال پیش داریم، همچون هنر، نقاشی، دستوره‌های اولیه و غیره از زبان داریم. بنابراین زبان به عنوان پدیده‌ای زیست‌شناختی تثبیت می‌شود و این نتیجه‌گیری محسور انواع و اقسام مطالعات زبان‌شناسان و باستان‌شناسان و زیست‌شناسان قرار می‌گیرد.

هراری نقطه شروع بوده، ولی کاری که می‌کند این است که کارکردهای زبان را در نظر می‌گیرد. از

منظر بیولوژیک، تعریف کارکرد برای زبان خیلی ساده است که به صورت ثابت اطلاعات می‌دهد، اما هراری معتقد است که با زبان شروع می‌کنیم ولیکن برای اینکه مراحل زبان را جا بگذار آن را در کنار دو نوع دیگر قرار می‌دهد؛ یا زنبور عسل و شامپانزه را وسط می‌کشد. این زمانی است که در سال‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلیون‌ها دلار خرج پروژه‌های شکست‌خورده شد

و دانشمندان کوشیدند به شامپانزه زبان آدمی را بیاموزند. تصور این بود که حالا که داریم به دوره شامپانزه و انسان با می‌گذاریم شاید بتوانیم نوع دیگری را تشخیص دهیم. هراری بررسی می‌کند که زبان چه خصوصییتی دارد که به ما این توفیق را داده است؟ به اعتقاد او، زبان در اساس به ما قدرت همکاری می‌دهد. ولی همکاری در میان زنبورهای عسل هم هست. پس می‌گویند فقط همکاری لازم نیست و انعطاف‌پذیری هم مطرح است. بنابراین با تأکید بر دو عنصر همکاری و انعطاف‌پذیری انواع و اقسام آزمایش‌های فکری را تحت داستان‌های مختلف مطرح می‌کند. مثلا اینکه اگر من و یک شامپانزه در یک جزیره تنها باشیم امکان بقای کدام‌مان بیشتر است؟ جواب می‌دهد، شامپانزه. اگر آنها با شما دو هم در چه؟ باز هم می‌گوید، شامپانزه. ولی اگر آنها هزارتا باشند و ما هم هزارتا قطعا برنده ماییم. اینها آزمایش‌های فکری در قالب داستانی است که دانم در کتاب مطرح می‌شود اما هیچ تأییدی بر آنها وجود ندارد. مشخص نیست تصویری که ما از زبان داریم از نظر طراحی برنامه‌ریزی و انواع و اقسام توانایی‌هایی تا چه حد می‌تواند به ما کمک کند. هیچ لزومی ندارد

ما این توفیق را داده است؟ به اعتقاد او، زبان در اساس به ما قدرت همکاری می‌دهد. ولی همکاری در میان زنبورهای عسل هم هست. پس می‌گویند فقط همکاری لازم نیست و انعطاف‌پذیری هم مطرح است. بنابراین با تأکید بر دو عنصر همکاری و انعطاف‌پذیری انواع و اقسام آزمایش‌های فکری را تحت داستان‌های مختلف مطرح می‌کند. مثلا اینکه اگر من و یک شامپانزه در یک جزیره تنها باشیم امکان بقای کدام‌مان بیشتر است؟ جواب می‌دهد، شامپانزه. اگر آنها با شما دو هم در چه؟ باز هم می‌گوید، شامپانزه. ولی اگر آنها هزارتا باشند و ما هم هزارتا قطعا برنده ماییم. اینها آزمایش‌های فکری در قالب داستانی است که دانم در کتاب مطرح می‌شود اما هیچ تأییدی بر آنها وجود ندارد. مشخص نیست تصویری که ما از زبان داریم از نظر طراحی برنامه‌ریزی و انواع و اقسام توانایی‌هایی تا چه حد می‌تواند به ما کمک کند. هیچ لزومی ندارد

حرف نهایی هراری این است که درست‌مثل انقلاب صنعتی که به شکل‌گیری پدیده اجتماعی پرفولتاریا و بیکاری عظیم انجامید، این تکنولوژی‌ها چنان جایگزین ما می‌شوند که ما را به یک طبقه بیکار عاطل و باطل و بی‌صرف تبدیل می‌کنند. این قدر بی‌فایده و بی‌صرف خواهیم بود که صد رحمت به امروز. چون الان هرقدی که بخواهیم استمرار می‌شویم باز لااقل احساس می‌کنیم کسی به ما احتیاج دارد و وجودمان بی‌فایده نیست. درون این نتیجه‌گیری تصویری از کار وجود دارد که چیزی نیست جز تصور غالب در نظام کنونی. به گمان من و از موضع دکارتی، انسان آفریده شده برای فکرکردن و بنابراین تغییر مفهوم کار، نه صرفا انجام کارهایی که امروزه وظیفه او به شمار می‌رود.

گفت‌ها

ابن‌سینا و حکمت یونانی

● شهرام یازوکی در همایش «ابن‌سینا و فلسفه یونان»، خبرگزاری مهر: مراد از یونانی‌بودن چیست و این مفهوم نزد مسلمانان چگونه فهمیده شده و چه تأثیری در تاریخ فلسفه اسلامی و کل تفکر عالم اسلام داشته است. به محض اینکه بخواهیم به سیر تفکر فلسفه اسلامی ببیندیشیم، خودبه‌خود یونانی‌بودن و فلسفه یونان در ذهن می‌آید. حتی نسبت فلسفه اسلامی با فلسفه غرب همیشه مطرح بوده است. یونانی‌بودن در دوره‌ای مشابه چیزی بوده که امروز به آن غربی می‌گوییم و از این‌جهت مسئله یونانیت در تفکر اسلام مسئله‌ای صرفا فلسفی نیست. یعنی چنین نیست که تعریف آن در فلسفه ابن‌سینا چیست. اگر بخواهیم به اهمیت آن پی ببریم مانند مسئله غربی‌بودن در اکنون است و بی‌جهت نیست که این دو قرینه یکدیگرند. غربی‌بودن در واقع همان یونانی‌بودن است و پرسش من این است که حکمت یونانی چیست و ابن‌سینا چه نسبتی با آن دارد. آیا مراد از یونان و یونانی، یک سرزمین است یا مراد از یونان اندیشه‌ای است که در میان قومی یعنی یونانیان آغاز شده است.

معمولا مورخان از سه دوره عصر روشنگری نام می‌برند: عصر فلسفه یونان را عصر معجزه یونانی می‌نامند و از آن به عنوان عصر طلایی تفکر بشر یاد می‌کنند. دوره دوم، قرون وسطی است که عصر ظلمت نامیده می‌شود و در دوره سوم فلسفه بدل به ابزاری در دست علمای دینی می‌شود. بر حسب اینکه این سه دوره کدام عقلانی‌تر بوده این تقسیم‌بندی انجام شده است. در تاریخ فلسفه دوره یونان را با سقراط و افلاطون و همچون تعریف می‌کنند؛ چراکه آنان فیلسوفانی اهل تفکر عقلی بوده‌اند، اما در واقع تفکر اصیل یونانی مربوط به دوره پیشساقراطی است که در ترازئی‌های یونان، آثاری مثل هومر و آیسخولوس، آمده است. فلسفه با حفظ عنوان یونانی خود در یونان متوقف نماند و نسبتی را با ادیان ابراهیمی همچون یهودی، مسیحی و اسلامی برقرار کرد، به‌نحوی‌که اکنون شاهد فلسفه یهودی، مسیحی و اسلامی هستیم و می‌دانیم فلسفه اسلامی را فارابی تأسیس و ابن‌سینا بسط و گسترش داد. حال باید دید آیا فیلسوفان مؤسس یونان آن هم همچنان که بود می‌فهمیدند اصولا می‌توانستند آن را بفهمند و شرح دهند. تفکر اولیه یونانیان باستان تفکر شاعرانه و ترازیک بوده و به شعر به عنوان تفکر فلسفی نگاه می‌شده است.

ابن‌سینا فلسفه یونانی را بر اساس ارسطو می‌فهمید. در اینجا فلسفی‌بودن به معنای ارسطویی‌بودن شناخته می‌شد. شهروردی ارسطو را آغاز مغرب می‌داند و افلاطون را کمال مشرق. به این معنا حکمت یونان باستان شرقی است و مغرب از ارسطو آغاز می‌شود. بنابراین فارابی و ابن‌سینا مغربی‌اند، چون فیلسوفانی ارسطویی بااین‌رو یونانی‌اند ولی اگر وارث حکمای یونان باستان و افلاطون می‌شدند، مشرقی به شمار می‌آمدند. با این وصف، تفکر ابن‌رشد ارسطویی هم مغربی است و در مغرب جغرافیای عالم اسلام به سر می‌برد. ولی فارابی و ابن‌سینا با اینکه در مشرق جغرافیای عالم اسلامی زندگی می‌کردند، مغربی‌اند. می‌توان ابن‌سینا و فارابی را، به تعبیر شهروردی، فیلسوفانی ذوقی و نه بخی دانست یا در مسیر رو به مشرق در نظر گرفت. ابن‌سینا ارسطوی یونانی را چنان عرضه کرد که این ارسطو ابتدا مسلمان شد و سپس در الهیات مسیحی مسیحی شد. ابن‌سینا با فلسفه نبوی خویش توانست این مشکل را حل کند که اگر مسلمانان بخواهند اعتقادات مذهبی خود را حفظ کنند، چگونه می‌توانند مانند ارسطو ببیندیشند و اینک این نکته مهم را مسیحیان از وی آموختند. از حیث تاریخی، ارسطو وقتی در قرون وسطی موردتوجه قرار گرفت، قبلا برخی آثار منطقی‌اش به زبان لاتین ترجمه شده بود. وقتی هم آثار فلسفی‌اش از یونانی به عربی و از عربی به لاتین ترجمه شد، این ارسطو بود که در فلسفه فارابی و ابن‌سینا مسلمان و دیندار شده بود. با پیدایش عالم مدرن، مغرب‌زمین متوجه غربی‌بودن خود شد و غیر از خود را مشرقی خواند. در دوره مدرن غربی‌بودن معنای خاصی یافت: اقتضای دوره مدرن چنان است که مغربی‌بودن ارزش می‌یابد و با پیدایش تمدن مغربی خود را متمدن و غیرخود را مشرقی یعنی بربر می‌خواند. بدین معنا مدرن‌بودن یعنی غربی‌بودن و یونانی‌بودن.

هایدرگ معتقد است غرب از یونان آغاز می‌شود، نه از مشرق حکمت یونان بلکه آنچه از آنها به آن رسیده بود. اندیشمندان دوره رنسانس دیگر نمی‌توانستند تمایز یونان متأخر و متقدم را درک کنند. در تاریخ فلسفه اسلامی از فارابی و ابن‌سینا تا ملاصدرا هیچ‌گاه یونان ارسطویی مغربی غلبه نیافت. تنها نمونه فیلسوف ارسطویی محض یعنی ابن‌رشد هم شارح یا مفسر است. او نمی‌توانست مؤسس یک نظام فلسفی باشد و نه حد یک شارح ارسطویی باقی ماند. پس از ملاصدرا هم آنچه تاکنون گسترش یافته شرح و تفسیر ملاصدرا است. از این‌رو، یونانیت در عالم اسلامی برخلاف اروپا به تأسیس مدرنیت و تفکر مدرن نرسید که بتواند عصر مدرن را تأسیس کند، اما اینکه این حسن آن محسوب می‌شود یا عیب، مسئله‌ای است که ملاک آن لازمه مقدماتی دیگر است که باید بررسی شود.